

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهمیم از آن به که کشور به دشمن دهمیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

تیمور شاه تیموری
المان – 25 اکتوبر 2012

ملا و گمراهی جامعه

من در تمام حیات خود یک ملای لاغر را ندیده ام. یکی از دوستان میگفت: نزد ملای چاق و طبیب لاغر نروید. ملاها همه چاق و دارای اندام قوی و نیرومند هستند. چرا؟ برای اینکه اینها همیشه مفتخور بوده و خوش آرمیده اند. در قاموس اینها حرفی بنام کار کردن و از آبله کف دست نان خوردن چیزی وجود ندارد. اینها بار دوش جامعه اند و خاصاً در جوامع خوشبایور و بیسواد از امتیازاتی برخوردارند. احترام و تکریم میشوند و گفته های شان طرف قبول مییابد.

مردم برای حل مشکلات شان به آنها مراجعه میکنند، از اختلافات فامیلی گرفته تا مریضیها و ناآرامی اطفال شان خاصاً طبقه اناث به آنها مراجعه میکنند. اینها در جوامع منحل نیستند، بلکه بحیث یک قشر خاص در کنار جوامع جا دارند. بناءً اینها را میتوان به صفت پرازیت جوامع شناخت زیرا اینها مانند «خسک و کنه» خون مردم را میخورند و تمام مساعی شان در فریب دادن مردم به مفاد خود شان است. خاصاً در قراء و قصابات چون اهالی بیسواد و نادانتر از خود شان است، در همه امور به اینها مراجعه میکنند. در قضایای اختلافات فامیلی تعویذ و شویست دوستی و دشمنی میدهند. برای زدودن جادو کارهای اکروباتی انجام میدهند. برای مریضی اطفال از دم و دعاء و تعویذ استفاده میکنند که هیچکدام این زحمات بدون اجر و استفاده مادی نیست، خواه نتیجه بدهد، خواه ندهد. برای جلب مردم و کسب منفعت از زیارتها استفاده میکنند و حتی زیارتهای جعلی پرپا میکنند. در زمان سلطنت اعلیحضرت امان الله

غازی در منطقه غوربند در شمال کابل زیارت نوی ظهور نموده و بشهرت رسید. معاندین اطلاع دادند که این زیارت نوظهور جعلی ست و فردی متبرکی در آن مدفون نمیباشد. برای اثبات ادعا هیئتی از مرکز اعزام و در نتیجه کاوش معلوم شد که در مقبره استخوانهای حیوانات از قبیل گاو و خر مدفون است و این زیارت جعلی بغرض جلب اهالی و منفعت جوئی بناء گردیده است.

اکثر ملاها بیسواد اند و در بین خودشان یک گفته موجود است که «خدا از شر ملای کنز نجات دهد». "کنز و مُنیه" کتب ابتدائی ملائی ست، یعنی ملائی که تنها با خواندن کنز ملا شده باشد خداوند از شر او مردم را نگاه کند. حال آنکه اکثریت شان همان کنز را هم نخوانده اند و بیسواد مطلق میباشند. در زمان امنیت در مملکت که خدمت عسکری به حکم قرعه معمول بود، ملاها از خدمت معاف بودند. اما از آنها امتحان گرفته میشد. و آنانی که کامیاب میشدند، معاف میبودند. اما اکثریت بیسواد میبودند و ناکام میماندند. کاش این امتحان گرفتن از آنها مداوم و برای همیشه میبود. بعضی از آنها بسیار کودن نیز میباشند. یکی ازین کودنها فقط چند ماه قبل در ولایت بلخ در منبر کدام مسجد بر آمد و به گفتار پوچ و بی معنی شروع کرد و در ضمن گفتار خود با حدت و شدت و دست تکاندنها بیان داشت که یکنفر از صحابه مواد غایطه پیغمبر را خورد و پیغمبر که از قضیه واقف شد، به او بشارت داد که تا زمانی که زنده است، گرسنه نمیشود. و این گفته را به حدت و شدت و باور هرچه تمامتر بیان میکرد. گفته ای به این اندازه مضحک و احمقانه کسی هیچ گاه نشنیده، آنهم در مورد پیغمبر و صحابه اش. با آنکه در ولایت بلخ با موجودیت والی دارای حاکمیت عام و تام و انضباط نسبی، کسی به این ملای گوهخور چیزی نگفت در حالی که دوسال پیش یک ژورنالیست جوان بنام «پرویز کامبخش» به جرم اینکه نوشته ای را تحت عنوان زن ستیزی در اسلام که کسی دیگر نوشته بود و او از انترنیت کشیده بدیگری داده بود از طرف محکمه همین ولایت محبوس و به اعدام محکوم گردیده بود.

ملایان اکثراً نسبت ضعف نفس و تنبلی ذاتی که دارند و مفتخور آموخته شده اند، به تشکیل فامیل و عایله مبارت نمیورزند و زندگی در کنج مسجد را در اتاق مخصوصی که برای ایشان ساخته شده است، با نان مفتی که صبح و شام میرسد، ترجیح میدهند. اما اینها بنا بر حیات غریزی از شهوات طبیعی و حیوانی فارغ بوده نمیتوانند و چه بسا که شهوات شان طغیان کرده از کنترل شان می برآید و چون با زنها و بچه های زیر سن همیشه در تماس اند، میخواهند درین زمینه نیز از سادگی آنها استفاده نموده و آتش شهوت خود را نیز از همین طریق فرو نشانند. قصه های ملاها با بچه های نابالغ مشهور و زبانزد است و به قسم فکاهی و مطایبه

زبان به زبان می‌گردد و بدون اینکه به زشتی اعمال شان توجه بعمل آید، تکرار می‌شود. یکی از ملاحا که مراجعین زیاد از طبقه اناث داشت طرح و توطئه ای بدین شکل بکار برده بود: او یک بند تنبان را که ایزار بند گفته می‌شود به دستگیر دروازه و یا الماری خود بسته بود و وقتی زنی را تنها با خود و زمینه را مساعد میدید، خطاب به زن میگفت: «ایزار بند را باز کن» هرگاه زن آماده نبود و اعتراض میکرد، آنگاه ایزار بند بسته شده به دستگیر را اشاره نموده و میگفت که آن ایزار بند را گفتم. او با این عمل خود شهرت یافته بود.

من یک جانبه در صدد بدنام کردن و بدگویی این طائفه نیستم، اما انسان نمیتواند از بعضی حقائق چشم پوشی کند. اکنون دور نرویم و نزدیک بیائیم و این خبر را که بتاريخ 24.07.2012 در ویپ سایت افغان جرمن آنلاین نشر شده، مطالعه کنیم. منبع روپی ویپ کورنیو چارو وزارت:

«په سمنگانو یو ملا د جنسی تیری په تور نیول شوی دی. د ایپکو په لومړی حوزه کی د مولوی سید احمد په نوم د مسجد یو ملا د شوونځی پری یوی شاگرد د جنسی تیری په تور نیول شوی دی. د کورنی چارو وزارت اعلامیه وائی: دا ملا د سیمی د خلک او پولیسو په گډه همکاري د روزی په لومړی شپه بالفعل نیول شوی دی. د سمنگانو پولیسو دوسیه سیلی بیا به قضائی او عدلی اورگانو ته واستوی. په دی وروستیو وختو د افغانستان له شمالی ولایتونو څخه دا دول خبرونه تر لاسه کیزی چی تر اوسه ئی د یوی عامل هم نه دی محاکمه شوی.»

درینجا یک سرگذشت پلید و مشمنز کندنه یک ملا را در زمانی که بیش از ده سال نداشتن و در مجلس پدر و کاکایم یکی از رفقای شان بیان کرد و از بس مهیج و تکاندنده بود، تا به امروز به یادم است و هر زمان فکر میکنم که تازه شنیده ام، بیان میدارم. او چنین حکایت کرد:

در یکی از قریه های دور دست، زن و شوهری منفردانه در یک خانه زندگی میکردند که بدون ازیں دو کسی دیگر در آن حوالی وجود نداشت. اینها مسافر بودند و هرگاه خویش و قومی هم داشتند از آنها دور بودند. مرد کسبه کار بود و زندگی بخور نمیری داشتند و بخوشی زندگی میکردند، که دفعتاً با اصابت زن به مرض سل «توبرکلوز» دامن خوشیهای شان چیده شد و سیاهی مرگ بر زندگی شان

سایه انداخت. روز به روز مرض شدت میکرد و آن زن جوان را بطرف ضعف و ناتوانی میکشانید. کار به اندازه ای رسید که دیگر آن زن زیبا و بشاش نمیتوانست از بستر برخیزد. بناءً زندگی بر مرد هم مشکل شده بود و غم و رنج جانکاهی او را در خود فرو برده بود. مرد که عاقبت مرض زن خود را به وضاحت میدانست، در صدد تهیه چند پولی برای روز مبادای او یعنی گور و کفن او شد، تا اینکه آن روز فرارسید و نفس از پاهای زن به سینه اش رسید.

حالت احتضار برایش دست داد و نفسش به شماره افتاد. مرد که بسیار بیچاره شده بود، نمیدانست که چه کار کند و از که استعانت جوید بالآخره بفکر ملای مسجد افتاد و از او خواهش کرد تا بر بالین محتضر بنشیند و سوره یاسین بخواند تا خودش به دکانهایی که از ایشان دورتر قرار داشت، برود و تکفین بیاورد، تا مبادا میت خاتمش دیرتر در خانه بماند و سبب طعن اهل قریه گردد. ملا بر بالین محتضر حاضر شد و شوهر بیچاره جهت خریدن کفن روانه شد. هنوز به فاصله یک کیلومتری از خانه دور نشده بود، متوجه شد که پول دست داشته اش را از سراسیمگی فراموش کرده و بدون پول نمیتواند چیزی بخرد. به عجله بطرف خانه برگشت و همین که نفس زنان وارد اتاق شد، چیزی دید که ذهن هیچ ظالم و جابر تصورش را هم نمیتواند بکند. ملا با زن محتضر در حال زنا است و زن نفسهای آخرین خود را از سینه خارج نمود. مرد با دیدن این حالت دیوانه شد. خواست از گلوی ملا با دندان گاز بگیرد و آنقدر فشار دهد تا نفسش برآید. اما فکر کرد که دیگران از مرده ملا درینجا از جریان قضیه واقف میشوند، بناءً هر دو دست ملا را در پس پشت بسته کرد و او را در زیر خانه حویلیش حبس نمود و دهن او را هم چنان محکم بست، که آواز او را کس نشنود. آنگاه اهل قریه را از فوت خانم خود خبر کرد. زن و مرد قریه به همکاری آماده شدند و خانم مظلوم با مراسم معمول به خاک سپرده شد، اما از ملا هیچ کس چیزی نفهمید حتی در مسجد هم از ویادی نشد. چلی و مؤذن فکر کردند چون مسافر بود به وطن خود رفته است، اما مرد انتقام طلب شبانه در محبس ملا میرفت و به زجر و عذابی که تصور نمیشود در ظرف چند شب آن خبیث را میکشد و مرده او را شبانه در گودالی مدفون میکند، که الی ابد کس یادی از او نکرد و ماجرایش را ندانست.

با این گزارش واقعی و تکاندهنده ختم کلام مینمایم و بار دیگر بحال مردم عزیز و مظلوم خود که سالها در تاریکی نگه داشته شده اند، افسوس میخورم. با احترام